

قواعد

I

انفوج یا ملونه ۵



٨٨٤

وفى سطر العرش والعرش
 اسس الدرس والدرس
 لكل لغة ولك السطر
 الواليد والواليد
 لا زال مصباح سطره
 سراج حلاوته الى يوم
 سحابة وبقا سطره
 المعصومين والسنين
 المحررين عونه



تقوای ریش

میا من حمد بنی انشا • و محاسن شکر بنی انقضا •
 اول خالق کونین و رازق ثقلین که السنه
 انسانی لغات غریبه بدایع قدرتیه آراسته •
 و اصطلاحات عجیبه صنایع کمشله پیراشه
 قلمش در **ریش** • هزاران شکر و منت ذوالجلاله
 کادب هر شیء مظهر رعایت • فلوب انسانی کرمایه لایق
 قویش هر دله بر لطف فصاحت • و کلدسته صلوات
 نامیات • و در رسته نخیات صافیات • نشاء
 روضه معتبر اول کونیه عالم • و ایشار توبه
 مجوهر اول پسندید بنی آدم • یعنی سر طریقه
 حسن و نها • و فهرست کار نامه مهر وفا •
 معلا مرکی مجتبی محمد مصطفی اوزرنه اولسون

زبان کوهر بار ملاحات انجیز لری رنجین تعبیر در
 ولسان شکر نشا رحله و نا امیز لری که شبن
 تحزین در **ریش** • محمد کافضی در کائنات
 محمد که ابلغی در مکنات • فصاحت نجه سبحان ختیا
 ایا نرید بی هم قانید ای • و ورود درودنا محمد
 و درود و رودنا معدود • انک آل و اصحابی و
 اتباع و احبابی اوزرنه اولسون که هر بری زبان
 فصیح برله حقایق کوی دقایق دین • و بیان
 مبلج برله دقایق جوی حقایق یقین در رضوان
 علیهم اجمعین **ریش** • الهی آل و اصحاب امامه
 درود اولسون الی الیوم • اما بعد
 اصحاب بلاغه و آریاب فصاحت کن کی روشن
 و مبتین در که جنس حیواندن امتیاز انسان درک
 و اذعان و نطق و بیانه در هر که زمره ناسدن
 حلاوت زبانله محله و ملاحات لسانله مهتاد در

خارستان جمعا لندن فورتلوب چمن زار مکرشده
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ مَفْهُومُهُ مَظْهَرُ وَلَا يَنْفِي أُولُوبُ
منبع رحمت رحمانی دن **قُرْآنِ شَانَاهُ خَلَقًا آخِرَ**
ما صدقته منظر و موافق اولوب صاحب ترقی معالج
برج شرف و مدارج درج شکر قدر **بمبت**
انما المرء حدیث بعد فکن حدیثا حسنا لمن دعا
امدی غرض بو مقدمانندن و نتیجه بو تصدیقاندن
اولد که گاه کاه خاطر عاطره خطور ایدر دی که
زبان فارسیه طالب اولان موزون قد و شیرین
کنشار لوه و دواوین عجم مطالعه قلمغه راغب
اولان کل کون خد و رنگین رخسار لوه آسان
و روشن و واضح و مبین و لمجون عقل د راکش
و فکر و ادراک متحمل اولدجه بقدر الوسع و
الطاقة بر قاعد لطیف و بر اسلوب شریف
تخریر و تفریر قلم که هر کشته اذعان فله و مبتدیه

و مبتدیه آسان اوله • شویله که حفظ ایدب مستفید
اولنلر بر معانی کج خانه سنه پول بولنلر بو فقیر درند
نی مفیداری • و بو حقیقت مستمند پریشان روزگار
دعای خیرله یاد • و روح روانی شاد فلاح **بمبت**
ای بو اسلوب لطیفی سپردن خط ادب چون کند که استاد
کشتی بچاره ده لطف ادب بردعای خیرله یاد ایدین
امار روزگار نا هموار و چرخ شکر مراد مجه سپر
اتمیوب چشم از زومه میل ممانعت • و سینه
مقصود مه دست مدافعت قویب فراغ بال و رفاه
حال میسر اولد و غی اجلدن • غلوات چند کورده
و فلووات فکرند چران و نالان کزب • گاه شعراء
رنجین کلامه مباحثه انشا و غزل سولیدم
و گاه بلغات شیرین پیامه تصحیف ملامت تعیین
محل فلوب جنک و جدال ایلردم • بر روز پیر
اتفاق بر یار پر وفانی و بر غمکار صاحب مذاق بر

بر منزل شریفه • و بر محل لطیفه مصاحبت و
مناسبت قلوب زبان فارسی نك فصاحتند
وبلا غشندن بر مقدار مجادله و مكالمه اولوب
مشجتم یارانك بر نیچه سندن شعر فارسیه اولان
استعاراندن و مجازاندن سوال اولندندن هر
بری غرور و استكبار له بر قیبر پریشان و بر خیر
نی دعانایدب باعث خند اهل عرفان • و یارانك
سخندان واقع اولدندن • اول همدن نكته دك
و محرم شیرین زبان خندان و مسرور و پر صفا
و پر حضور • یوز لطف و حرمت • و بیک غزن و غش
بر له قوینندن • بر طومار فصاحت بار • و بلاغت
نثار چقار رب هزار احترام و النیام بر له الوصر
صوبه دی که بر طومارك مفهومی سزلردن یاد
و سزلوی بوفنده استاد • اید نك خیلیدن داعیه
خاطر بر اذعانم • و خیال عقل خرده داغم در •

بمحمد الله که دولت موافق • و سعادت مطابق اولوب
سزلوله مصاحبت میسر و کلمن منور اولدی
دیو یوردلر • چون اول موزون بالای رشیق
الفق • و ماه پیگر و رنجین خنک که • فلفل حال
مشکین نقاب و روشن جواب و موزون خطاب
نوفیع خدر بحان نی مثالنه تعلیق نظر قدقد طاهر
عاطردن غبار غم نسخ اولوب کورددم که اول
قندستان نظمر و نثرک طوطی شکوچانی • و
شعراء متاخرینک معانی پرور و صاحب رایی
اعنی حضرت مولانا صبا نی خد مثلرک که یار معنادم
و کند و استادم در • از طبع شریفلرندن صادر
اولان اول غزل معنی دارد که • حرف یا بیاتند
مرحوم تاج زاده جعفر چلبی آدنه بغلاب شرح
اتمثلر مش کورددم که • بوفقی جفیرک خیال
پر مثالنه موافق • و عقد ما فی البالنه مطابق •

ودخی نیچه ذکر اول نما مش معانی غریبه قابل و
فکره کلامش صنایع عجیبه متحمل و نیچه سماعه
موقوف ترصیعاف و تجنیسات واستعارات
وار که اعجام را سندن معروف و معطوف و
کمی ضرب مثل و کمی قرینیه محل برله معلوم اولو
ان شاء الله یرویرند ذکر اولنه **پس** بوهو ابله
هو س قلد م که اول صد ر صد و رار ثفا و طب
مدار اجنبیا کمال پرور و عالی شان قدر شناس
و سخندان فضلانک ظهیری و بلغانک مشیری
ارباب قلمک و اصحاب قدمک صاحب ادبی
یکی جریر کاتبی حضرت **مصطفی جلی** الهی همیشه
صحایف اثنیه مستطابیه سی درج معائن حکم
ولطایف ادبیّه مستجابیه سی برج امانی و هم اولو
زبان فلم انشاسی کو هر بار و بیانی رقم اولی
غیر نشا را اوله که بو عا کو پی در د مند و ثنا چو

مستمندی نظر عنایت یجد و شفق و مرحنی
بله عدد در لاجر هر اول ذات کامکارک و اول
مقبول روز کارک نام پاکنه بو کتایب مستطاب
و بو خطاب بر صوانی درج ایدب و نیچه صنایع
لطیفه و بدایع نظیفه خرج ایدب کتاب
معتبریه اعجامدن محل محل استخراج ایدب
واستاد سلفک استعاره و مجازیوزندن سلفک
اندک لری الفاظی جمع ایدب حروف تعجی اوزنر
هر حرفه اولان کنایه یه و مجازه استشهاد چون
قدما کما نندن و اکابر اعجام ابیا نندن و مذکور
مولانا صبا بی ابیا شده واقع اولان و بوفکر
از اختراعندن صادر و ظهور بولن ابیا نندن
بر بیت یازب و مذکور مرحومک اولیدی
بیت غزلی معیننی که یوقر و ده ذکر اولن نشر در تیمنا
و تبرکات کتابک ابتدا سنده ثبت ایدب بو کو سخا

بتوك سردی بر حرف با دخی مرا چون کلو

بکوی و بشنو و بیا کی **بیت**

روای صبا بکوی کار من و کوی دوی مرا خاک درشت شست و شوی

اما حرف با اولسه دخی معنی درست ادی **بیت**

ای یاریک جمت جو و رفتی کز درو از من شنو پیام غم آنکه بیار کو

حرف یا یله کلنک دخی مثالی بود **بیت**

بکندم کشد این ماه رخ و غالیه می بخورد خون دلم آن قرع غریب جوی

بعد ما حرف با حرف د الله کلو زبان و بدین و بدو

دید کلری کی مثالی **بیت** بدان سیمین بدن کفتم بدین بچان تا کی داغ

نخند کفتم ای میکن بدو هم خیفی **بیت** بعد حرف را دخی در معنی پیر لندی

اوج بیت **بیت** دهی بکن ای دوست بعشاق **خدا را قسم خدا** **اخوان**

زیرا که تو هم بوده مشنای خدا را آنکس که روادیدستم را بصغیفان

حاضر نشناسد مکران عاق خدا ای عاشق صادق بجهان دشت میلا

زیرا که بود جمله آفاق خدا را **حرف بر بیانند در بر پیش** **دال حکایه خدای**

معنی سنه کلو مثالی **بیت** هر زمان گیرم دل سیمین بری آدم

مراقبت ز نخت نخت لختی مهر است برودخی استغلا معنی سنه کلو

یعنی بالادیمک مثالی **بیت** برف شیب آمد شب شبایم صبح شد

یخ نماید بر بر من کوه خواب بر است برودخی لسان عرب

قوری بر معنای سنه کلو دنته که نحر و بر در لوم شد

بیت عاری کو در دوان و صفه می **قلم**

مستقل در عالم معنی شه نحر و بر است برودخی صله معنی سنه

کلو مثالی **بیت** کفتم ای شه بر من میکن نظر بالطف کن

کفتم چشم عین قهارت لطف از من **بیت** برودخی امر چون کلو

بردن دن مثالی **بیت** با صبا ای صبا لطفی بکن

جان او را بر در جانانه بر **بیت** برودخی تحسین کلام چون

کلو حرف زاید مثالی **بیت**

هر پا بوس آن پری آخر بهو بر رود غبار سرم

بر اولسه دخی بهو ادیمک کافی ایدی تحسین کلام

اولدی بر بردخی اسم فاعل معنی سنه کلو مثالی **بیت**

جان بود دلبر بغض من برم بار غمش دلبری برد او بسرا ز غم نکشتم من

بر بردخی لسان عربی اسم الله در آنه هو البر الرحیم

بعد در بیان حرف **در** اول قبودیمک در

مثلا **بپن** در جانا نه مشرق جانست

هر سحر مهر ازود رخشانست در بردخی ظرفیت معنی

کلور شده **بیت** در غیم دار زلف آن دلدار

بر سر دار شد چو داراد در بردخی صله ایچون کلو

مثلا **بیم** دل آن سیم بر کور سنکست

که آه عاشق در و اثر نکند بل که در سنک اش کند که صد

عین آن کوید و دگر نکند در بردخی در معنی سنه

کلور مثلا **بیت** کبک در بی مرغ وان چون

همچو تندر و می جهد در در و دشت **بعد** بد رطش و اند

انچو دیلم در **بیت** غمش از دل بدن مکن زیلا

بغم اند رفح نهفته بود **بعد** بار دخی نیجه

معنی کلور اول یوک معنا سنه کلور **بیت**

بار غیم او بجان کشم من باری غم اوست کار بارم

بار

بار بردخی پیمش معنا سنه کلور مثلا **بیت**

در ریاض حسن آن بالا بلند فراز سرو سیمینست کشته یوک و بارش

بر دخی بار اکابر حضور نه اجازت تیر لومثلا **بیت**

بهار آمد و سلطان کل ز خلوت خاص کشاده روی بر بار عام بیرون شد

بار بردخی عربی اسم الله در نته که بیرون بار در سن

بر دخی بار باریدند در مثلا **بیم**

ز خاک پاک شهیدان زلف غبار صبا بکام محبان مشک غبار

بواکی بارک او لکسی اسم فاعل در غنیر بعد و رجی یلدر

اکنجسی امر در غنیر بعد ردیمک در بار بردخی کور

معنی سنه کلور **بیت** بار غیم ترا دل کچه کشید صد بار

این بار بار فرها باری بحق باری **بعد** حرف باز در بودی

بر نیجه معنی پیدالت ادر اول بر آچق معنی سنه کلو

بپن باز کردم دیدم را دیدم سحر دیدار

آری چون در باز کرد د خانها روشن از وقت باز بردخی طوغان معنی سنه

کلور **بیت** کشته ام باز در میت بکرم باز بخوان

که از آن شیوه پشیمان و باز آمد باز بردخی اسم فاعل معنی سینه
کلور تو غیب و لما غیله جان باز و سوباز و نظر باز کی
بیت ز عالم دو ختم چشم و نظر باز
شدم با چشم شهبازت نظر باز بردخی سینه معنی سینه
کلور مثلاً **بیت** کوشم صدای عشق شنیدن گرفت باز
چشم کشاد روی تو دیدن گرفت بوباز اکیسی دخی نه دیک در
بر معنی به کلور باز بردخی کیر و قالمق معنی سینه کلور
بیت جان و دل با صبا بشد سوی ست
باز ماندم من غریب در بچ باز بردخی امر معنی سینه کلور
یعنی اوینه دیک در **بیت** جان می خواهد دلا از چشم همچون شاهان
جان چو آخری و د آخر به پیش شاه او کند جان اوینه شاهان
دیک در باز بردخی معکوس معنی سینه کلور
باش کونه و باش کونه و واز کونه دیر **بیت**
پیش دشمن ز من عنان پیچد هست این نعل باز کونه زدن
باش کونه و واز کونه آنلر دخی همین بو علی ایدر باز بردخی

مفارقت یعنی ایرملق معنی سینه کلور ننه کمر شیخ عطار
حضرت نلری قدس سره بیوردلر منطق الطیر ده مثلاً
بیت گفت می دو تا بنزدیک ایا باز
بس بدو کوای ز شه افتاده باز ایرود و شمش دیک در
بعد آن دیمک دخی بر نچه معنی به کلور اول آن
دیمک اول دیک در مثلاً **بیت**
کشاد آن ماه افرنجی مهر شدید مارا
درست آمد بدو کردن مسلم روی باز
آن بردخی حسن و ملاحظت معنی سینه کلور مثلاً **بیت**
الف شد اصبع او مدش آن سر ناخن
به نون ابروی خود زد که این آن که دید
بو حسن و ملاحظت کم کوردی دیک در آن
بردخی تخصیص و تملیک چون کلور مثلاً **بیت**
آن آن که دارد آن شه خوبان کاشان
نبود عجب که بود این عالم این او

آنک ملکی اولادیم کدر آن بردخی وقت دیک
نته که آن واحد در سن دخی الان دیر سن مثلاً بیت
آن آن که جان بخت جانانه بود انیس
غمر برفت و ذوق وی لایم اردوست
بعد آن که تملیک چون کلور دی آن اود نوردی زان
اودخی دیرو لمثلاً بیت
چاکوش کوجیه اسیر سر و آزاد ویم
من نه تنها جمله جانها از این نازاوست
بردخی آن که اول دیمک معنی سنه کلور دی اودیک
دخی اول معنی کلور نته که مولانا حضرت نوری بیور
مشلاً بیت
گفتند خواهر عاشق آن باغبان شد است
اورا باغ جوی و باد و کنار جو
بعد از آن او بیرنه زان اودخی دیرو آن اودخی
دیرو بونلر جمله تخصیص و تملیک چون کلور لکه آن و او

بیرینه وی دخی دیرو لمثلاً بیت
ان صنم دو کف چو کیرد جام می
جام جسم کرد دقدح از عکس وین
وقت اولو که آن و او بیرینه یا لکز و او کلور مثلاً بیت
و راتاج و مرا با ریت برد
و راز یور مر از اریست برد
بعد چون دخی بر نیجه معنی دلالت ایدر اول
چون نیجه دیمک معنی سنه کلور بیت
جمال دست بچون و چرا چو قابل نیست
بشر بدید سر آن جمال چون بیند
اول جمالی نیجه کور دیمک در چون مثل معنی سنه
دخی کلور بیت چون قامت رعنا تو کس سر و بیت
چون چهره زیبای تو کس لاله بخیع است بردخی چون
علت چون کلور نته که چون شوبله اولدی شوبله اولو
دیر سن مثلاً بیت چون طریق و فانی و ابسر برد آن پسر

می برم من نیز آه و سوز را و لبه آخر بستر

بعد چون همچون دیر لرز مثلاً **بیت**

کوئی که محبتی دل و عقل و سرو جان باد

همچون که تو فرمائی شها جمله چنان باد

مثلاً **دیگر بیت**

بزدلم چون نقد غم مرسوم کردی از کرم

چون نباشم شاد چون مرسوم سلطان ^{خورم} می

ودخی وقت اولور که نونی حذف دیر لر همچو دیر لر

مثلاً **مصرع** ای بیایا همچو طوفانی وی بر زبان چو حور

وقت اولور که همچو دیر لر هم کد ریا کز جو قالور چو

حور دد و کو مزکی **بعد** حرف علت در

از برای فلان دیر لر **بیت**

تو که سیه دلش که چو بیمار خفته است

با دام من غریب فدا از بکرای او

وقت اولور که از کد ر برای او دنور مثلاً **بیت**

بر لوح مکه دو ابروی چون رای عنبرین

کج راست کمر چه لیلک فدا جان برای او

وقت اولور که برای او دینجک یرده از بهر او دیر لر

مثلاً **بیت** زهر قهر دهر را از بهر تریاق لب

میخورم تا بهر زان حقه لعین رسد

دخی هر و بهر ای کسی دخی نصیب معنی سینه کلور

گاه اولور که از بهر دیر لر از کد ر بهر قالور

مثلاً **بیت** هر قتل مهر بانان آن مه مرتخ خوی

بر میان جو ز اصفیت تیغش حایل بسته ^{است}

وقت اولور که بهر دینجک یرده هی دخی کد ر بر او

دنور **بیت** بر آن سرو سمنبر که همه ناز و جفا ^{ست}

بر او جان بدهم من که بدل عین و فاست

بر او برای او دیم کد ر **بعد** بو که دیر لر بود دخی

بر لبه لونسنه در که خیلی یرده کلور مثلاً **بیت**

ز حجره سر من کن در ای اشترا

بحر شترت بوکه در رود سیر من

بوکه اصله بود که دالی حذف اید ب بوکه در لوخت
مطلوب اولد و غیچون **بعد** از دیمک ترکسیدن
دیمک در نته که فلان دن دیر سن از فلان دیمک
اولور **بیت** از حسرت تیغت چوقلم شد دل چاک

هر دم بد مد صد فی نالند ز خاکم
از حسرت تیغت دیمک سنک تیغت حسرتندن دیمک

اما الفسر دخی جایز در **بیت**

باشک خسته دلانت زمین دم آکودیت

زاه سوخته کاتت سپهر زدود دست

بعد می دیر لری کویدومی آیدومی رودومی باید
کبی مثلاً **بیت** می رود خوردشید و شمد معنی واسع

ذره عیسم بجوید تا کند جوش و خروش

می اولسه رود دیمک معنی همانندی اما تحسین کلام

می رود دیر لرامای سز شویله اولور مثلاً **بیت**

دود براه ولی بچدش چوسر خوش پای

خورد ز خیم دواتت بلی شراب قلم

بویستک اوج مثال کلدی مثلاً خورد و دود بچد

اوچی دخی می سن معنی بید لالت ایدر لو وقت اولور

ی دیجک یرده همی دیر لر **بیت**

چو خورشید مبارک رونه من می رود

دو چشم من بهر او همی دیزد ثریا را

همی اولسه دخی ریزد معنی بید لالت ایدر همی

بوند همین وز بچون و تحسین لفظ چون کلدی اما

بوزبان فارسی حقیقتیله بلن عزیز لردن شویله

ایشد بد و رز که همی تحقیق ایچون کلور دیر لر

پس همی دیمک تحقیق دیمک در د لور مثلاً **بیت**

دران نظر که ورا دید دید دانستم

که او همی کشدم عاقبت بجور دستم

بردخی بوی دیمک و همی دیمک حکایت ماضی ایچون

کلور لومثلا **بیت** کوی صنم آن دولت لالات می کوی ^{لتم}

دزدین مری کرد مت در هر کد نظا

همی دخی بویله در مثلا **بیت**

بجان دوزخها که پیش در هکت شها

همی کردیم با سگهای کویت صحبت تنها

بعد حرف شین که فارسی ده ضمیر غایب را و ج

حالتله کلور بری آنک دیمک معنیسته کلور

تخصیص انچون مثلا **بیت**

ناکه تیرش راز پهلوی رساند دل بجان

می شود هر استخوان پهلوی عین گمان

تیرش را آنک تیرن دیمکد بروشین بر دخی جرگا

معنا سیله و سیار شله کلور **بیت**

ای صبا جان صبا بی ناتوانت از فراف

چون روی در کوی جانان لطف کن با هم

باهم برش آنی بله ایلت دیمکد را مر اولسه دخی اولد

حکایه معنی سنه دخی اولسه اولور مثلا **بیت**

دیدمش سر مست و مغرور و خرامان رو

همچو مویش هر طرف دلها پریشان می رو

دیدمش کوردم آنی دیمک اولور پس حکایت معنی ^{سنه}

اولور بر دخی شین ضمیر صله معنی سنه کلور مثلا **بیت**

گفتش بالمر ذبالات بلاتاکي کشتد

گفت تا وقتی که از جام اجل می چشد

گفتش دیمک دیدم انکادی کد را انکادی بیک

پس صلد معنا سنه اولور **بعد** بر شین مصدر

دخی وارد در که روش و جنبش و خورش و سوزش

بکی دخی بچه بر لوده کلور مثلا **بیت**

روش باد صبا بامد سنبل تست

جنبش خسته صفت کربصا بر خیزد

مثال دیگر **بیت** نشد بکوش و افغان زما سماع بسر

عصای فی بشکت و درید چارق دف

۱۶
بعد فارسی نك جمعی و مفردی وارد در اما جمعی اکی
و جمله کلور بری اندر و بری هادر مثلاً **بیت**
آنها که خوان نیش غمت را غذا کنند
نوشند همچو شکو و شکو خدا کنند
آن دخی همین بود سمله جمع در مثلاً **بیت**
میگو از جستم چون باسکان کوی و یاریم
بفریت چون روم زین سان که خویشان دانم ^{تکثیرند}
خویشان و سکان جمعی در **بعد** یا لکوز بر نون
دخی جمع معناسنه کلور مثلاً • کنند مفرد اولدی
بر نون دخی قاتوب کنند ددک جمع اولدی • دود
ددک مفرد در و رند دیجک کروجع اولور قیلان
دخی بود سمله اعتبار اتمک کک **بعد** می روم
نفس متکلم واحد میم متکلمه مفرد اولور •
می روم دیوب بر حرف یا ادر تور بنجه نفس متکلم
مع الغیر اولور بود دخی بر دلو جمع در **بعد**

۱۷
بر جمع دخی بود که آنلردیمک اولور اکیسی دخی جمعی در
شان و ایشان دیر لوقدن شان کی **بیت**
خوبان که هست هستی عشاق آن شان
جانرا چه احتیاج که ایشانست جان شان
بعد چون کومثل معنی سنه کلور چون کی دخی معنی ^{سنه}
کلور حرف و اول پری و شد دیر لر **بیت**
از درد را آمد آن مه خورشید خاوری
دردا که زود پنهان شد از نظر پری
بعد تک دخی بر معنی پیر کلور **بیت**
اسب پرتک دوسه تک کرچه جعد شیدانک
لیک اندرتک چارم چو شتر زانوزد
بعد سان دخی بر معنی پیر کلور **بیت**
زانسان که خون انسان چشم تو دیر دآسان
جله دکاملست آن کس از و هر سکان
مثال دیگر **بیت** نی سان زینل مصر دوات توشه پرب

زان که نبات بر دهد و که کهر قلم

بعد واردیمک دخی کی دیمک معنی سنه کلور
مثلا **بیت** ذره و ش سرکشته کستم نی توای مرقار

می روم رقصان بهرت کردش دوار وار

بعد هم دیمک دخی برینچه معنی به کلور بر مشارکت
معنی سنه کلور هم دگان و هم خانه کی مثلا **بیت**
ای متاع و درخت من در خانه و دگان غمت

بس بود نقد غمت همچا نه همدگان مرا ای غش
مثال دیگر **بیت** جز نوزادم نیست در خور ذاد الله
زادم و عالم مرا تو هدم و همرا دپس

بوهملر بر مصاحبت معنی سنه کلور بردخی هم دخی
معنی سنه کلور **بیت** در دره مهر تو ما هم ذره رقصان صفت

ای بسا عشاق می رفتند ما هم می رویم
مثال دیگر **بیت** صحبت خاص چون که در خلوت خاص

کس نبود بنجر غمت هدم و همنشین من

بعد هم غم معنی سنه دخی کلور اما اوله عزیزی در **بعد**

بس دیمک دخی برینچه معنی به کلور اول بس دیمک
بتر دیمک معنی سنه کلور مثلاً **بیت**

بس بود سودا ییازا آن غم زلفای صبا

چند جینانی تو نیز آخر سر زنجیر ما

بس بردخی چوق دیمک معنی سنه کلور **بیت**
بس عاشقان که غرقه دریای عشق شد

از صدهزارشان یکی این دم بدید نیست

بس بردخی بله و هاء دیمک در مثلاً **بیت**
بس کن به پیش دوست مکن قفقه دراز

او هر چه گفت دان که جوابش همین بس است

بس بردخی امدا دیمک معنی سنه کلور **بیت**

گفت کاسب بحر مواج از شکاف و آبله ست

این کهر در دست شه ناید بس آن شه دیگر

بس آن شه دیگر ست دیمک امدا اول شه او ز که در

دیمکد ر بس بردخی نیچه و آنجه دیمکد رنمک **بیت**
بس خسه کا و خاربشاند کل و خرم خورد
من کل و خرم انشام خار کردد بار من
بس بردخی یادیمک معنی سینه کلورنمک **بیت**
انتسابم ای صبا با تست در کویش تو شاد
تا بکی مسکین صبا نی پر غم و ناشاد بس
نیچه بر مسکین صبا نی پر غم و ناشاد یادیمکد **بعد**
تردخی بر حرفد رک چوق یرده استعمال اولور افع
تفضیل عملن ایدر اما زبان ترکیده فلان رق
دیمک اولور محبوب رق و چابک رک **بیت**
ای سرو اسیر تر بو فامی شود عجب
بالطف پرورد شه عارف غلام را
مثال دیگر **بیت** مردم دل داسک دیوانه نکست
بروی ز غریبال چشم ارب بیزی خوشتر
خوشتتر خوشرق دیمکد تر بردخی یا ش معنی سینه

۱۶
کلورنمک **بیت** ترکست ای کل کند رازم بغیر کویچه
دیدت تر دامن من هست از و غماز تر
غماز رق دیمکد ر **بیت** کردیمکد دخی بر نیچه
حالت او زرنه کلور اول شرط چون کلورنمک **بیت**
بیر سلام صبا نی برتبت حافظ
اکر روی سوی شیراز بانسیم شمال
بواکر اما الفسزدخی جایز در کرد رنمک **بیت**
کر بدشنام لب آواردم در یاد بس
باشد از شیرین دغانی جانب فرهاد بس
مثال دیگر **بیت** کوزی هم چشم شد مصر خزان آن عزیز
قمقمه بروی زند یعقوب چون بکست
بواکر و کویرنه اردخی در لور **بیت**
حال خود سنج ار توانی مرد شرکد رنمک
نام سنج مرد را در حجره چون خنجرست
وقت اولور که الف دخی کدر حرف ری قالور

۱۷
واو عطفاه متصل اولو ز اول وقت و رد نور و
یرنه استعمال اولو ز مثله **بیت**
ورجور و جفا نیست از و شادم مسرور
کر مهر و فایست ز تو نور علی نور
بعد تو دیمک که سن دیمک در اول دخی کی حال
اوز رنه کلور مثله **بیت**
بس بود سودایا ز آن غم زلف ای صبا
چند جنبانی تو نیز آخر سر زنجیر ما
مثال دیگر **بیت** نی ناز عشق صوفی بد و زخ فی پرد
آن قلب بارد تو و سودای خام ما
بردخی تو دیمک یا لکز حرف تا یله کلور اما که متصل
اولو در بر لفظه مثله رایله متصل اولو ز ترا دیو لو
مثله **بیت** ترا بکاوه سخن عقل کل چو دید بکفت
عجب ز بحر کلام آمد اینچنین کوهر
بردخی یا لکز حرفی تو دیمک معناسه چوق

کمانله دینور جانت و سرت و لبست کبی نی نهایت
کمانله کلور **بیت** ز اشک چون غنیم نی لب چو غنایت
به بیخ هر مژه او یختم یکی اونک
دیگر **بیت** بهمت نکند ارد که تا بخواب رود
بنان دولت تو بخت خلق را بغش نک
بعد فارسی نک بر نچه در لو اسم فاعلی و ادا و لا
ز دکر و آهنکر و شیوه کو و ستمکر کبی ثانی آیند
و روند و چمند کبی ثالثا روان چمان خرامان
وزان کبی رابعا باغبان و دربان و پاسبان
کبی خامسا کارکن و عشوه کن و جلوه کن که
سادسا جلوه کنان و عشوه کان دیرلو و هر برنگ
مثالی کو ستره لومر اول زر کردد و کمر **بیت**
دل سکن آن دلبر بدان ماند که آن زر کو
نهد در قرصه نقره بقلبی سنک خار را
مثال دیگر **بیت** کو کشد آن یار ستمکر مرا

صحت جاوید بود مر مر
مثال دیگر ثانی بیت بمضرب یادستان زلف شبنم
رهنده جو تماش رخسار چمنه بر اسم فاعل دخی بیت
چانه بکف در چمن کس ندید چو قد چمان تو سر و چمنه
چمان و وزان و روان مثالی دخی بیت
چو صباد رکوی جانان می رود
همچو من افغان و خیزان می رود
دربان و کشتی بان و باغبان مثالی دخی بیت
با سگانت کوشی برد رکت دربان شوم
هیچ شبهه نیست کان شبنا سحر سلطان شوم
عشوه کن و جلوه کن مثالی دخی مصرع
کارکنان عشق تو شهر دل مرا بخور
عشوه کنان و وفا کنان مثالی دخی بیت
مست و غزل برایان از ره گذشت جانان
وز هر طرف محبان چون سنبلسل بریشان

۱۸
دیگر بیت تفریح کنان دوست در باغ شد
چو لاله دل خسته پر داغ شد
فلان کن که دیو لوانوک دخی مثالی بود بیت
برای امید و فای حبیب
جفا کن بجان خودم من غریب
مثال دیگر بیت ملامت کن عاشقان صوفیان
اسیر بچی سرو آزاد باد بعد بر شیوه دخی
وارد رکه بر بیت ده که آزاد باد ادا دی محال عاده
یا داید رلو مثلاً بیت یارب مر ساد آنکه در می کند
زنهار بگیرد و را مظلمه مسا
مثال دیگر بیت باری مکن از دل و جان عشق ترا دور
چون مهر جهان حسن تو جاوید با نادر
بعد مردخی بر حرف در که رایله متصل کلو
مرغ صله دیو لوانوک بوبر مرغوز جبر نشنه در که
دکمه متعجبم بلز مثلاً بیت

مرشها را استماع داد خواهان لازمست
 داد خواهم داد ده ای مظهر دادار من
 دیگر بیت مردید را ز خاک در ا و مراد هاست
 هر دم مرا مردم چشم جزا و مباد
 بو که مره صله در لرخته که مرشها را و مردید را
 دید و کمز کج ما حاصل بو مر را سز کلمز بردخی وار
 اول حد و نهایت معنی سنه کلور بیت
 چشم خوبان می کشند ت مستقل می مار لیف
 هان هان گفتیم بتو بیمار شان خودی مت
 بعد بو هان دد و کو مز فارسی ده تنبیه و تاکید چون
 کلور مثلاً بیت هر کسی چون هستی خود می غاید هان تو
 دید ام بیرون تو او د آنج در ظرف اندرست دیگر بیت
 من مره تنی بودم دشنام لب جان داد
 هان ای مدد دردم دردم رمعی دیگر
 وقت اولور که هان بیرنه هان دخی دیر لر اول هین

بو معنی کلور ای کسی دخی ها ام دی دیگر ر تنبیه
 و تاکید معنی سنه کلور بیت
 هین ای بت چین با مش تن جوشا هین
 خوش باشد اگر صید کنی مرغ دل و دین
 بعد حرف تا دخی بر نچه معنی پر کلور ابتدایه
 و انتهایه شمولی وار مثلاً ابتدایه شمولی بیت
 تا که بر کل سنبل زلفت نکا را چین شده است
 بوی او بگذشته از چین نادر ما چین شده است
 بویتد اکی مثال معنی سی بله بولندی مثلاً تا که
 بر کل سنبل زلفت نکا را چین شده است ددی
 ابتدایه بوا و لکی تا دلالت ادی نادر ما چین
 ددی انتهایه دلالت ادی اکی حالت دخی بویتد
 موجود اولدی اما یا لکر انتهای غایت چون بودر
 مثلاً بیت ای فلک نا چند کردی بی پرو سالیان
 تا بکی کودا نیم یاد نک و سر کردان چنین

اما يال کز ابتدا همچون کلن مثلاً **بیت**
تاگز عنب آن لب میگون شده ام مست
بیجان و خمیده قد و کریند چو تا کمر
تا بردن خقات معنی سینه کلور نته که یکناد و دوتا
وسه تا دیر لر مثلاً **بیت** يك تا و راست چون الف قد ^{دل} اوت
ابرو و زلف او که دوتا بند کج شدند
دیگر **بیت** باد صبا چو وصف قدت در چمن کند
عزت کنان شوند همه سروها دوتا
بردن حرف زاید اولور تحسین کلا همچون کلور **بیت**
روای باد صبا در کوی فرخ
بین نادرجه حالست آن پری رخ
مثال دیگر **بیت** بروی آب نیلوفر برکش باین که ناچو ^{نست}
کف پای اشتر لیلی ورنک روی مجنونست
تا بوند حرف زاید در بین درجه حالست دیسه
کافی دی پس حرف زاید دخی تحسین کلام دخی دینه

اولور اما تا هم دیم کله کلور مثلاً **بیت**
در ملاحه تو فرد و یکتا تے
مهرسان بنظر و همستان
دیگر **بیت** منتها قد و را با سر و چون همسر کن
سدره و طونی و شر او یکتاست کس همنای نیست
بردن خیا یرنه تو دیر لر مثلاً **بیت**
غمکین چو کنوی نشوم من که درد لیم
غم بقست از سر زلف دوتای او
ترکی ده دخی تانی یو قدر دیر لر **بیت**
که دیمک دخی برای معنی کلور اول که دیمک شطرن
کلور **بیت** وفا کن که دعای دولت آید
جفا کم کن که از وی نفرت آید وفا ایله که دعای دولت
سبب رد دی جفا اتمه که اندن نفرت کلور ردی
حکایت کونرا اولور بردن خیا که دیمک کسه معنی کلور
مثلاً در نعت نبی علیه الصلوة والسلام **بیت**

اگر فراغ کنی با که خرید این با کی
و کوشنم شوی با کی که شود خنک
مثال دیگر بود خنک ایچون کلور مثلاً **بیت**
حالم بدوست جز تو که کویدا یا صبا
ای دستگیر عاشق افناده مر حبا
بعد جز خنک بر حرف در که مستقل اولجق معنی یردالت
امتز الاکله آخره متصل اولغله دلالت ایدر مثلاً **بیت**
جز غمت چیزی شو شم زانک معتاد ویم
تو سم از غیر غمت ناکه هلاک می کند
بر حالتی دخی بو جز دی کوک حرف بایله کلور مثلاً **بیت**
من بجز سودای عشق تو ندارم کار بار
کوچه هر کس را بعالم کار یاری دیگرست
بو حرف جزک بر حالتی دخی اولدر که ازله مقارن اولو
جواز فلان دیر لو مثلاً **بیت** من نرا نم که بود بی عدد افکار
دل افکار مرا نیست جز از فکر تو کار

۲۱
بود خنک جز از فلان دیر لو مثلاً **بیت**
بخز از ذکر وصال تو ندارم بزبان
حب هر شی که بود فکرش و ذکرش آنت
ماحصل کل احوالن بو جزک درت و بحر او زرنه
مثال لرن کو ستر دك **بعد** مشین و سیمین و سنین
دیر لو بود خنک بر بلمه لو نسنه در مشین مشین
اولمش و سیمین کمشدن اولمش دی مکدر نازنین
نازدن یراد لشدی کدر فار سینک بود خنک
بر شیوه سی در مثلاً **بیت**
نکار نازنین من که لعل شکر بن دارد
برای دام دانه زلف و خال غبرین دارد
مثال دیگر **بیت** گفت ناز نازک من چون بینی کفتمش
نازنین ای نازنین نازنینان نازنین
مثال دیگر **بیت** بیمار عشق را زان جا به ذقن دره
به زین دل مر نداند کو سبب شکر نیست

بعد بودخی بر مشهور نسنه در که اشای ترکیب
کماند کلو و مستقل کلمن فلا نمند دیر لر فلا نلو
دیگر مضافا ولما غله معنی معلوم اولور خرد مند
ودولتمند که مثلاً **بیت**

دردمند غم عشق تونداند در مان
مکرش گفت خدادر غم جانان در مان
مثال دیگر **بیت** خرد بی رهبر عشق ای خردمند
خر کمر بود بی ال و دولت **بعد** بو معنیه ورحی
دخی وار فلان و دیر لر سرور جانور تا جود برو
کبی بورسمه فارسی ده نی نهایت در **بیت**
سرو کجا باقد تو همسر است

قد تو سیمین ز شکو پرو دست
مثال دیگر **بیت** چو درخت تن ندارد بار عشق
نی سرو بارست کچر سرو دست
بو مندله ورحی فن کی سن بو معنیه بولدق باقی

۲۲
تصور دن غریر لر لطف اید ب تمام اید لر **بعد**
مقصود حقیقی اولدر که زبان فارسی ده برفسنه
وار که اکاجاز دیر لر هر که آنی اشک لادی
فارسیدن حظ تامی اولدی اکثر متعجمان
انی فهم اید منر لر زیر که اشکهای خبیله **بیت**
مثلاً **بیت** نمی دانم که شب آن مه کجا شد
پریوش آن ملک ناکه کجا شد

کندی دیبک پرده اولدی دی رفت دیمک
کجا شد دی معنای حقیقی سن تودی معنای
مجا سن ددی مثال دیگر **بیت**

مردم نحت خال رخ اوسیاه رست
در جنت آدم از پی جتی کناه کرد
تبی دیو فارسی ده بر سکن و بردخی ایزه در لوا
بونن بر جت چون دیمک ر اول کی معنی دن بری
دیمک در پس بوجاز در که کند و معنا سندن

چقدی غیري معنی یی کردی **بیت**

تاصفای لذت ذکر لب او یافت دل

ترك جان گفتست با او زندگانی کند

ترك جان کرده ست دیدی ترك جان گفت دگر
بر مثال دخی بود **بیت** تاسک کوی ترا در چار سو خودم

اهوی دل را بخت و جوی او دل شد

دو چار معنی معلوم در که اکی در تدر دو چار

خوردم اکی درت ییدم دیدم کرد بر بویله

اولنجه معنی بولنمز اما زبان فارسی ده بولشدم

دیمکرد دخی خوردن که یی کرد دو چار

خوردم دیدم کدن اکی کوز و اکی کوز

درت کوز برابر دیدی کرد یا خود درت

غناص بونک و درت غناص انک دو چار اولو

ما حصل فارسیک بوشیوه ده چوق نسنه وارد

بردخی فلان سر خود کورد درلر بوندن غرض فلان

سوشدی دیدی کرد اما معنای حقیقی یی کند

باشن اندی دیدی کرد معنای مجازی یی

باشن الوب کندی دیدی کرد **بیت**

هر شه که میدان بهاشدنی کوئی

چو کان سر زلف تو دید و سر خود کرد

زبان فارسی ده بردخی بود که پای زاغ کوردلر

بودخی سوشدی دیدم معنای سنه کلور ترکی ده

بونک دخی معنای اول سر خود کرد دیدم کبی در

مثلا **بیت** طاووس و ش تو چونکه بجولان در آمدی

از باغ بس پری صفنان پای زاغ کرد

پای زاغ کرد دیدم قرغایا غن اندی دیدم معنای

یوقدر اما مجازله سوشدی دیدی کرد و

بردخی خار خار در معنای حقیقی سی دکن دکن دکن

اولور اما معنای مجازی سی تقاضای قلبه

دیورلر گاه الهامله و گاه وسواسله و بردخی

کوزوجه هی در که اشکاهاء غیر ملفوظ دیرلر
 کلمه نك آخر نك حرکته دلالت اتم کچون
 کنایت اولور آینه و روند کبی و گاه اولور
 بر سنه نك زمانه مقدار معینه قصد ایدر
 اول مقدار زمانه دلالت اتم کچون لفظك
 آخر مفتوح قلوبهای غیر ملفوظ یا زلوب
 فرزند یکساله و می و ساله و طعام یک دن
 دیرلر و گاه اولور که الوان قصد ایدر
 یعنی رنگ رنگ دیمک مراد اتسه لرسياهه چشم
 دیرلر و سبز بوستان دیرلر دخی بونك
 امثالی چوقدر مقامه معلوم اولور و برخی
 چه در فتح چیم عجمیله ارات تصغیر در ساری
 تصغیرند سراچه دیرلر بحجر معناسنه
 کوی تصغیرند کوچد دیرلر ما حصل هر که
 فارسی ده معنای مجازی فهم اتمدی فارسی نك

حقیقته مطلع اولور اما انلر که مجازی فهم
 ایدر لور انلره نمونر بود کلو مثال بس در
 العارف یکفیه الاشاره و بالتوفیق

قطع ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

کشفیار حمت اکا کرا یلیوب قصد ثواب
 برد عای خیر له که که بری یار ایلیم
 هم بکامیابی روحنه اخلاص
 فاتحه احسان ادوین روح شاد ایلیم
 کو خطای وارسه اصلاح قله لطف ادب
 ستر ادب عیبینی بو ویرانی آباد ایلیم
 کر سوال اولور سه نه تارینج اولور
 هجرتی طقوز یوزا و تونز پرده اعداد ایلیم

تمت بعون الله وحسن

توفیق

اتفق ١١١١
 بكر ٣٣٣
 جلش ٣٣٣
 دمت ٣٣٣
 هنت ٣٣٣
 ونح ٤٤٤
 زعد ٤٤٤

حفص ٨٨٨
 طمض ٩٩٩

الحمد لله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر والله الحمد
 الحمد لله حمد اكبر فسيح ان الله بكرة واصيلا الله اكبر
 سبحان من تحير في وجوب الوجود وتوحد بكمال
 الجود الذي امر بتطهير بيته للطائفين والعاكفين والرحم
 السجود الله اكبر سبحان من خلق الانسان من علوق
 وسواه وركبه في اى صورة ماشاء وقواه وبعث
 محمدا الى الخلايق واصطفاه وفضل على سائر الانبياء
 واعلاه الله اكبر سبحان الله المفتح ابواب التوفيق
 وموضح اسباب التحقيق الذي نشر لنا يوم العرفة
 العيد وايام التشريق الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله
 وحده لا شريك له شهادة منجية عن الرنج والضلالة
 ونشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله ارسله با
 المقال واحسن النعال

صلى الله عليه وعلى آله اعلموا ان يومكم هذا يوم عيد وتكبير و
 تحميد يوم شرفه الله وعظمه على سائر الايام يوم اذن الله فيه حج بيته
 الحرام وطواف الكعبة والركن والمقام وزيارة قبر نبي محمد صم اعلموا
 ان يومكم هذا يوم ابتلى الله خليفه ان ينج ولده اسماعيل في المنام وقبل مسعا
 الى امثال امر الله الملك العلام وقال يا اسماعيل ان الجليل امر اباك بالليل
 ان يولدك قال يا ابيت افعل ما تؤمر ولا تؤخر الخير فتوهر فاخذ الشفرة
 باليمين تلا اسماعيل الجبين فبكت ملائكة السموات والارضين رحما
 على الصبي الصغير وتعبا من صبر الشيخ الكبير ونادى به ان يا ابراهيم قد صدقت
 الرؤيا انا كذا لك خير المحسنين ان كنتم آمنتم بالله واليوم الآخر فاطلصوا
 لله في هذا اليوم في السر والظاهر فطوبى للعبد اجتهد في اضحية
 من خاصة ماله وذكر اسم الله عليها كما يليق بحاله فالبذنة عن سبعة
 والبقرة عن سبعة والخرق من الضان والساني من الغنم والشاة من واحد
 فمن كان له اضحية فليبداء بها وليستقبل القبلة وليكبر الله عليها وليذكر
 اسمه وينحرها حرا لا اضحية عن طفله ولا جنين ولا معسر مسكين ولا
 ذبح الا بعد صلوة العيد ويومين بعده مقبول والتشريق ثلاثة ايام
 بعد يوم النحر والتكبير سواء في المصر وغيره الى انقضاء صلوة العصر في آخر ايام
 التشريق فعضوا شعائر الله فانها من تقوى القلوب فان رجعتكم من
 مصليكم فضحة ابتغاء لوجه الله الكريم هو موليكم فاحسنوا ضيائكم فلانها
 على القراط مطاياكم

الله أكبر كبيرا ولحمد لله حمدا كثيرا فسبحان الله بكرة وأصيلا لم يتخذ صا^{حة}
ولا ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن^{يا} وكبره تكبيرا
الله أكبر سبحان من يسبح له السماء وسطحها والأرض وقطانها سبحان
من يسبح له البحار وحيتانها ومن لجبال جدد بيض وحمر مختلف ألوانها الله أكبر
سبحان من يسبح له الشمس وأرواحها والسحاب وأمطارها سبحان من
يسبح له الأشجار وأوراقها وما تسقط من ورقه إلا يعلمها الله أكبر
سبحان من تفرّد بالملك الوفاء وتفرّد بسلطان القوى وقسم وقضى وقدر للسعيد
والشقي فلم كل مرتب يصير فترتبوا فستعلمون من أصحاب الصراط السوي الله أكبر
أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة من كان ذنبه مغفورا وشهاد
أن سيدنا محمد أعبدته ورسوله وداعين إلى الله بإذنه وسراجا منيرا صلى الله
عليه وآله وأصحابه وأزواجه وأولاده وذريته وعشيرته وخلفاء الرشدين
المؤشرين المهديين من بعده ووزرائه في عهده خصوصا منهم علي خليفة رسول الله
عليه السلام أمير المؤمنين الأكبر الصديق آية الله عليه وعلى عظمته المكرمين المحترمين
والعباس المحمودين عند الله والناس وعلى تمام العشرة الذين بايعوا نبينا تحت
الشجرة وعلى جميع المهاجرين والانصار والتابعين العابدين الاخيار والابرار
وسلم تسليما كثيرا كثيرا إلى يوم الحشر والفار^ة اوصيكم عباد الله ونفسي
العاصية الخاطئة المذنبية المرفقة بتفقه الله وطاعته إن الله مع الذين
اتقوا والذين هم مخفون آيتها الناس

اعلموا أن يومكم هذا يوم عظيم وعيد كريم جعله الله للمسلمين عيدا وعيدا و
للمؤمنين كرامة وفريدا يوم الألفاظ والعطايا يوم الأعطاف والهدايا يوم
حرّم فيه القيام يوم إفشاء السلام وإطعام الطعام وتواصل الأرحام
يوم التلطف مع الأقرباء والمخذاً والتعطف على الفقراء والأيتام وأدوا
ذكات الفطر عليكم وعن عيالكم من لهم عليكم النفقة والإطعام من الفطر إلى الفطر
من العام إلى العام عن كل ذكر وأنثى من وليد وولد وجارية وغلالم نصف
صاع من بر أو صاعا من شعير مما قوتكم في شهر القيام فانها زكوة عن الركا^ة
والاجسام تنفعكم ليوم يعرف المؤمنون بسبيلهم فيؤخذ بالنواصي والأقدام
تبرهن الله وآياتكم عن نومة الغافلين وحشركم وآياتكم في زمرة العلماء الصائ^{حين}
الآن أحسن الظلام وأبلغ النظام طمأن الله الملك القادر العزيز العلم
كما قال الله تعالى وإذا قرأ القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلكم ترحمون
أعوذ بالله من الشيطان الرجيم يا قوم انما هذه الحياة الدنيا مناع وإن
الآخرة هي دار القرار بعده اجلس واجعل الدعاء لا^م ثم وأقرأ
هذه الخطبة الثانية الحمد لله حمدا كثيرا كما أمرت وأشهد أن لا إله إلا الله
وحده لا شريك له ونشهد أن سيدنا محمد أعبدته ورسوله سيد البشر
إمام المحشر صلى الله عليه وعلى آله ما اتصلت عين بنظره وأذن بخبره عباد الله
ثم إن الله تبارك وتعالى أمركم بأمر بدأ فيه بنفسه وثاني بملائكته قدس سره وثالث
بالمؤمنين من برية جنة وانسم تعظيما لنبية وتكريما لصفية وقال عز من قائل خذ
وامرأان الله وملائكته إلى قوله وسلموا تسليما تمت تمام

الحمد لله الذي من علينا بالايمان وجعلنا من اهل التوحيد والعرفان
 الذي قدس ذاته عن الزيادة والنقصان المقبول في كل موضع ومكان
 المعروف في كل صدور وجنان وهو الدائم الباقى وكل من عليها فان
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ذو العظمة والقدرة والسلطان و
 نشهد ان سيدنا محمد عبده ورسوله الذي امتد السبيل للجنان صلى الله
 ايها الاخوان ما لكم من الموت آمنون ومن استعداده غافلون وفي غير الدنيا
 عالمون وفي آخرها جاهلون يعلمون ظاهرا من الخبوء الدنيا وهم عن الآخرة
 غافلون توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون نبي الله و
 اياكم عن نومة الغافلين وحشرنا واياكم في زمرة العلماء الصالحين الان حسن
 الطهارة اللهم صلى على محمد ما هو طاهر وبما كان سيد العوالم والجميع مولينا
 ومولى العالمين محمد يا ايها المهتدون بنور هدايته صلوا عليه وسلموا
 تسليما اللهم صلى على محمد عبدك المكرم ورسولك المخلص سيد العوالم والجميع
 مولينا ومولى الثقلين محمد يا ايها العاشقون بنور جماله صلوا عليه
 وسلموا تسليما اللهم ارحم خلفاء الراشدين والائمة المهديين الذين
 قضوا بالحق وبه يعدلون اللهم انصر عبدك السلطان الاعظم وشهيد شاه
 المعظم ما لك الرقاب والامم مولى ملوك العرب والجميع الا وهو السلطان السلطان
 عثمان خان آه خلد الله ملكه وابد سلطنته ثم السلطان جانبك كراي خان آه
 خلد الله ملكه وابد سلطنته الى انقراض الدوران وانقطاع الزمان اللهم اغفرنا
 ولاخواننا الذين سبقتنا بالايمان اللهم افرج بوش المسلمين على القوم
 والمساكين في بركك وبك ان امة محمد عليهم اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين والحمد لله
 رب العالمين

الحمد لله الذي تفرّد بالعبادة والجود والجلال وتوحد بالكبرياء والعظمة والقدرة
 والكمال وتنزه عن تصور الاوهام والافهام والخيال ليس ملكه زوال ولا
 لسلطانه انتقال لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال الحمد لله
 يطي في مزيد الانعام والافضال ونشكره شكرا دائما بلا انقضاء ولا انفصال
 اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة منجية عن الزنج والضلالي
 ونشهد ان سيدنا محمد عبده ورسوله ارسله باصدق المقال واحسن النعال
 صلى الله عليه وآله ايها الاخوان اعتبروا من موت الاباء والامهات
 والاخوة والاخوة والعشيرة والقرابات فانهم رحلوا وعبروا مع الندامة و
 الحسرات فكونوا راغبين الى الطاعات والعبادات وتوبوا عن جميع المعاصي
 السيئات واجتنبوا عن المنافي والمكدرات كما قال الله تعالى ومن تاب وآمن وعمل
 صالحا فليد يدب الله سيئاتهم حسنيات جعلنا الله واياكم من التائبين عن
 الفسقات وحشرنا واياكم من المستغفرين عن السيئات ان ان احسن الملك
 اللهم صلى على محمد سيد الطائيات وسند الموجودات المبعوث بالهدى وانواع البركات
 سيد العرب والجميع مولينا ومولى الثقلين محمد يا ايها المقطعون بزلال وصاله
 عليه وسلموا تسليما اللهم صلى على محمد النبي المرسل بالايات المفصلة الشفيع المشفع
 يوم القيمة في العصاة سيد العرب والجميع مولينا ومولى العالمين محمد يا ايها العا
 بنور جماله صلوا عليه وسلموا تسليما اللهم ارحم

الحمد لله الذي علم قبل الأحوال والأدوار المتعالي ملكه عن الزوال والفناء والبوار
 المسبح بكل لسان في البوارى والبحار الذي جعل النور بالليل والشمس ضياء للنها
 وقال الله تعالى يقلب الليل والنهار إن في ذلك لعبرة لأولي الأبصار ^{اشهدوا} أن لا
 إله إلا الله وحده لا شريك له ونشهد أن سيدنا محمداً ورسوله ^{اشهدوا} الذي أمته إلى
 دار القرار صلى الله ^{اشهدوا} أيها الإخوان انتبهوا عن الغفلة يا أي الأبصار و
 بالاستغفار عن المعاصي والأوزار وتفكروا أحوالكم في النبوة تحت التراب والأحجار
 أما علمتم أن الله يتغم من العصاة والنجار فيعذبهم بأنواع العقوبات في ذر ^{النار} كات
 أجازنا الله وإياكم من عذاب النار
 وأخذنا وإياكم ذار القرار الآلة أحسن الكلام وأبلغ النظم أه
 اللهم صلى على محمد وآله الطاهرين والجميع من الميامين والحكام والحلال ^{سيد}
 والجميع مولينا ومولى العالمين محمد وآله العاشقين بنو جلاله صلوا عليه وسلموا تسليماً
 اللهم صل على محمد ^{الملك} منيع الفضل والكمال والعطاء والنوال الشفيعة المشفوعة يوم الندام ^{الملك}
 سيد الوهب والجميع مولينا ومولى الثقلين محمد وآله المهتدون بنور هدايته صلوا عليه وسلموا
 تسليماً اللهم ارحم

28

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, spanning the left page. The text is faint and mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side. It appears to be organized into several lines or paragraphs, possibly detailing transactions or inventory.

11

بِزِي غَيْرِي قَبُولِ رَحْمَتِهِ وَاللَّهُ

کوئٹہ روکار خط مہا یونکر صورتہ۔

بنی و سزا عیترت ما و السلام

۱۰۰

لذا اراد ان يتفان بالقران العظيم فليتنو ضاء ويزاد فالحق الكتاب ثلث مرات
وصلى على النبي عليه السلام ثلث مرات ثم دعوا من الله تعالى ان يوفقهم في كل شيء
وتفاء ثلث بكتيك فارز ما هو المكتوب في سورة المكنون اللهم انك انت الذي
لا اله الا انت ثم يتفان ويفتح سبع درجات ويغفر من الورقة السابقة
سبع اسطر ويحفظ حرف الاول من اسطر الباقى فان جاءت

للاف له حصول السرور والفرح وراهبه كثيرة **الاباء** **الخبر** حصول
الدولة وكثير النعم **التاء** **الوزن** والتوبة والخير **التاء**
برزقه الله مقصود في الدنيا والاخرة **الحيم** **اصابت** له فائدة
الحاء **محصل** له عون ونصرة **الحاء** **يستغفر** الله ويتصدق
الدال **محصل** له الدولة والفرح والسرور **الذال** **يعتوان** الله
اعوانه **الشاء** **له** حصول سرور وسعوات **الزاء** **ففيه**
صبر ايام **السين** **ففيه** فتح باب وحصول الخير والامان **السين**
ففيه خوف وندامت **الصاد** **ففيه** صبر ايام معدومات والا حصول
الضاد **محصل** له كثير الخير **الطاء** **ففيه** اشتياق حسن لاسم
بين الناس **الظاء** **ففيه** خبر ونعمة وفرح **الغاي** **ففيه**
فتح باب منلوحة عليه ويصير حاكما باني البشر **الغين** **ففيه** فطر عظيم
يتوجه الى الله تعالى توبة عظيمة **الفاء** **محصل** له الامور وحصول مطاوعه

الفاف **ففيه** حصول العزة عند الامراء والاكابر **والكاف** **ففيه**
صبر ايام معدومات ويلزم الصدقة **اللام** **ففيه** باب فتح باب قلوب
وحصول الامور **الميم** **ففيه** صبر ايام معدومات ويلزم صدقة التوب
ففيه نعمتاته وسرور وفرح **الواو** **ويتفتح** في اخر عمره وعلى
ساعة ولا يحتاج الى احد ابدا **الهاء** **محصل** له النعمة والنصرة
والتمهر على اعدائه ويكون مقصوده فدا **اللام** **ففيه** حصول
الكرامه وصق العاقبة **الياء** **ففيه** محي غائب بفرح تام ارجو
الكتاب من غائب **ويحج** رزق حلال من غائب

اهل الدار مجلسه سن اراغ اوله **ص** كما اراغ اوله او مجلسه
اوله حقه يقين